

عاقبت در حدود بیکانیر مفارقت گزید و سر مضمون

و کل اخ یفارقة اخوة • لعمر ابیک الا الفرقدان

ظاهر گردید و شاهنشاهی از دهلی بعزیمت پنجاب بقصبه جهر
 رسیدند بودند که این امارات را آوردند و مسرور شدند و دران منزل
 شاه ابوالمعالی بملازمت رسیدند از خطب دماغ خواست که سواره
 دریابد او را مقید ساخته بشهاب الدین احمد خان سپردند و همدران
 منزل پیر محمد خان شیروانی که در گجرات انتظار موسم می بود
 خبر برهمزدگی معامله یافته و اسباب تفرقه خانخانان شنیده
 بایلغار رسیده ملازمت نموده خطاب ناصر ملکی یافتند اسباب و
 علامات خانی داده او را بتعاقب خانخانان نام زد فرمودند تا
 بسرعت بجانب مکه معظمه روان سازد و فرصت ندهد پیر محمد
 خان بتعجیل رفت و بتانی در ناگور توقف نمود از یکدیگر منزل در
 رقعہ نوشته بخانخانان فرستاد که

آمدم در دل اماس عشق محکم همچنان

با غمت جان بلا فرسوده همدم همچنان

خانخانان در جواب نوشته که آمدن مردانه اما نزدیک رسیده توقف
 کردن نامردانه و بعد از آنکه شاهنشاهی بدلهلی مراجعت فرمودند
 مدغم خان را از کابل برای وکالت طلبیدند و خانخانان از جهة ملاحظه
 مالدیوراجه جوده پور که با جمعیت تمام سر راه گجرات گرفته بود
 از ناگور به بیکانیر آمد و از خبر تعاقب پیر محمد خان آزار بسیار
 یافته مایوس شد و بانغواي بعضی دیومردم عازم پنجاب گشت
 و اهل و عیال و اموال را بهمراهی خلف صدق خود میرزا عبدالرحیم

که حالا بمنصب خانخانانی و مدینه سالاری مخصوص امت در من
سه سالگی در قلعه تبرهنده که جاگیر شیر محمد دیوانه پسر خوانده
خانخانان بود نگاهداشت و خبر در دیدال پور رسید که دیوانه مذکور
آن همه اسباب و اشیا را متصرف شده انواع اهانت بمتعلقان خانگی
رسانید و خواجه مظفر علی دیوانه را که آخر مظفرخان گشت و
درویش محمد اوزبک را با سخنان نصایح آمیز و دلاسا نزد دیوانه
فرستاده باشد که تا از حرکات شنیع خود پشیمان شده باصلاح باز
آید اما دیوانه را سگ گزیده بود

ای عاقلان کناره که دیوانه مست شد

و خواجه مظفر علی را بسته بدرگاه فرستاد و خانخانان را این
شکست بیشتر از همه باعث دلشکستگی شد و از انجابدلی پربشان
جانب جالندهر توجه نمود و شمس الدین اتکه خان و پسرش
یوسف محمد خان و حسین خان خویش شهاب خان و سایر امرای
پنجاب بر حسب فرمان جمعیت نموده در حوالی پرگنه دکهدار
بموضع کنور پهلور سر راه بر خانخانان گرفتند و جنگ عظیم در
پیوست و حسین خان خویش مهدی قاسم خان درین جنگ
ترده ها کرد و زخم شمشیری بچشم او رسید که گویا چشم زخمی بود
بحال او و از خانه زین بزمین آمد و او را مقید ساخته همراه
ولی بیگ و پسرش اسماعیل قلیخان و چندی دیگر از سرداران
بدرگاه فرستادند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله تعالی و
خانخانان بعد ازین شکست گریخت و غنایم نامحصور بدست اتکه
خان و لشکرش افتاد ازان جمله علم مرصع بدر و جواهر بود که

خانخانان دران سال بنذر مشهد مقدس اقدس امامی که صندوسی
مولوی جامی قدس صرة این ابیات در نعوت و صفات ایشان
گفته اند که

سلام علی آل طه و یسن * سلام علی آل خیر النبذبن
سلام علی روضه حلّ فیها * امام یباهی به الملک والدین
امام بحق شاه مطلق که آمد * حریم درش قبله گاه سلاطین
شه کاخ عرفان گل باغ احسان * در درج امکان مه برج تمکین
علی ابن موسی رضا کز خدایش * رضاشد لقب چون رضا بودش آئین
علی هاکنها الرحمة و الرضوان ساخته میخواست که ارسال دارد
و میگویند که قریب بیک کرور زر بان خرج شده بود و قاسم ارسال
علم امام هشتم تاریخ آن یافته اتکه خان انرا مع غنیمتهای دیگر
بدرگاه فرستاد و داخل خزینه عامره شد و از غرابب اتفادات آنکه
درین سال خانخانان غزلی را که از هاشمی قندهاری است اولچه ساخته
بنام خود مشهور گردانید و شصت هزار تنگه نقد باو در عوض آن
حکم فرموده پرمید که این قدر مبلغ چون است و او در بدیهه
لطیفه گفت که شصت کم است خان چهل هزار تنگه افزوده یک
لک درشت انعام داد و کوبا اختر در گذر بود که معاً فقرات واقع شد
و آن غزل این است که این مطلع از هاشمی است
من کیحتم عمان دل از دست داد * وز دست دل به راه غم از پا فتاد
دیوانه وار در کمر کوه گشته * بی اختیار مر به بیابان نهاد
گاهی چو شمع زاتش دل در گرفته * که چون فتیله با دل آتش فتاد
بیرم ز فکر اندک و بسیار فارغم * هرگز نگفته ایم کمی یا زیاد

و این مطلع نیز از هاشمی است

لبت خندان بود از چشم گریانی که من دارم

دلت جمعست از حال پریشانی که من دارم

و خانجایان همین طور با وجود آنکه در خزینه هیچ نداشت یک
لک تنگه به رام دامن لکهنوی که از کلاوتدان اسلیم شاهی دروادی
سرود او را ثانی میان تان سین توان گفت و در خلوات و جلوات
با خان همدم و محرم بود و از حسن صوت او پیوسته آب در دیده
میگردانید در یک مجلس از نقد و جنس بخشیده و همچنین
حجاز خان بدادنی را که که اولاً در سلك اسرای افغانان داخل بوده
علم و تقاره و طوغ داشت بعد ازان در آخر عمر ترک سپاهی گری
نموده و بمدد معاش جزوی قناعت کرده در روش زهد و عبادت
استقامت یانت در صله قصیده که مذیل بنام خان ساخته بود
یک لک تنگه نقد انعام داده او را امین تمامی مرکز مرهند ساخته
بآنصوبه فاسزد گردانید و مطلع آن قصید این است که مطلع
چون مهرگ نگین سما شد فرو به آب

پرکار خاتمش به زمین داد لعل ناب

آن سخن خواجه کلان بیگ درست شد که شعر شناسی عالم
بالا هم معلوم شد دیگر بدین قیاس حاصل که لک در نظر همت بلند
خانی حکم یکا داشت بخلاف این خسان که بروی آب آمده اند
بوی وفا گریشنوی از کسی * پای^(۲) بپوشیش ز خسرو بسی

و در ذی قعدة این سال بعد از تعیین اتکه خان بجانب پنجاب
خواجه عبد المجید هروی را بخطاب آصفخانی مخاطب گردانیده
بحکومت دهلی منصوب ساختند و حسین قلی خان را بتقریب
اینکه پدرش ولی بیگ و برادرش اسماعیل قلیخان همراة خانخانان
بودند بنابر مصلحتی باصفخان سپرده متوجه پنجاب شدند و منعم
خان حسب الحکم از کابل با مقیم خان خواهرزاده تردی بیگخان
که آخر شجاعت خان شد در منزل لودهیانه آمده ملازمت کرد و
خطاب خانخانان یافته بمنصب وکالت سرفراز گشت و سردخل
الولی و خرج الولی بظهور پیوست و همدرین منزل خبر فتح
اتکه خان و هزیمت خانخانان بجانب کوه سواک رسید و اسیران را
مقیم در نظر آورده بزندان سپردند و ولی بیگ که زخمهای کاری
داشت از زندان بزندان جاودان رفت و سرش را بدہلی فرستادند
و حسین خان را بخسرپور او ملک محمد خان ولد مہدی قاسم خان
سپرده آخر تربیت فرمودند و پیدالی را کہ قصبہ ایست در کنار آب
گنگ و مولد و منشاء میر خسرو علیہ الرحمة است بجاگیر او نامزد
گردانیدند و خانخانان بعد از هزیمت در تلوارہ کہ جایی است
منبع بس محکم در کوه کوشمالی بر کنار آب بیاب و حکومت آنجا
براجہ گویند چند تعلق داشت رفته متحصن شد و افواج شاهنشاهی
نزدیک رسیده جنگ انداختند و سلطان حسین جلایر کہ جوانی
بسیار خوش قامت متناسب الاعضا و شجاع بود دران معرکہ افتاد
چون سرار را جدا کرده تهنیت گوینان نزد خانخانان بردند رویاکی
بر چشم نهاده و یاد حسن خدمات او را کرده بہای های بلند

گریخته گفت صد نفرین برین زندگی من که بتقریب هاست
نفس من این چنین جوانان ضایع میشوند هر چند هندوان آنجا
خانخانان را تقویت میدادند غم مسلمانانها دامن گیر او شده و
ملاحظه عاقبت کرده و راه دین خود پاک ساخته فی الحال بجهة
استعفاء تقصیرات خود بدست جمال خان نام غلامی پیغامی
فرستاده التماس ملازمت نموده و ملا عبد الله سلطان پوری مخاطب
به مخدوم الملک برای استمالت و طلب او رفت و هنوز معرکه
جنگ همانجا برپای بود و آمد و رفت وکیلان بر جای تا آنکه
مذم خان یا معدودی چند پی تحاشی درانجا رفته و خانخانان را
گرفته باز آورد و تمامی امرا حسب الحکم بامتقبال رفتند و او را
بتعظیم و احترام تمام بدستور سابق کورنش داده خطایای او معفو
گشت و خلعت خاص و اسپ بخشیدند و منعم خان در منزل خود
برده تمامی سرپردها را بلوازم و مصالح گذرانید و بعد از سه روز
خرج راه مناسب حال یافته بجانب مکه معظمه رخصت شد و
صغار و کبار امرا و مقربان فراخور مناسب امداد نموده از نقد و
جنس ذخیره که ترکان آنرا چند رخ میگویند دادند و حاجی
محمد خان هیستدانی را به بدو تکی او نامزد کرده ازانجا بسمت
دهلی کوچ فرموده خود بعزم میر و شکار بجانب حصار فیروزه
متوجه شدند و در چهارم ربیع الاول سنه ثمان و هتین و تهمائة (۹۶۸)
بدهلی نزول اجال واقع شد و یکشتی نشسته در درازم ربیع الثانی
بدار الخلافت آگه رسیدند و میگویند که خانخانان با توابع از راه
ناگور روانه گجرات گردیده در جنگلی انبوه از درخت مغیلان

میگذشت که گوشه دستارش بخاری بند شده از سر افتاد و چون این
را بشگون بد می شمارند خانخانان را فی الجمله تغییری در بشره
روزی نمود حاجی محمد خان در بدپهه خواند که
در بیابان چون ز شوق کعبه خواهی زد قدم
هر زنشها گر کند خار مغیلان غم مخور
و آن قبض خان به بسط مبدل گشت

به سخن بندها کشوده شود * بسخن زنگ دل زد و ده شود
بس گره کاید از زمانه بگر * که نماید کشادش دشوار
ناگه از شیوه سخن رانی * نهد آن کار رو باسانی
در زمانی که به پتن گجرات رسید موسی خان فولادی حاکم پتن
و حاجی خان الوری^{۱۲۱} مراسم تعظیم بتقدیم رسانیده بلازم مهمانی
پوداخته و روزی در حوضی مهذب لنگ نام سیر میکرد که مبارک
خان افغان نامی نامبارک که در ابتدای فتح هندوستان خانخانان
حکم بقتل پدر او فرموده بود انتقام خیال کرده در وقت نماز شام
که خانخانان از کشتی فرود می آمد با جمعی از ارباش بیهانه
ملاقات آمده بیک ضربت خنجر ابد از شربت شهادت چشانید و این
تاریخ یافته که

بیرم بطوان کعبه چون بست احرام * در راه شهید گشت نایافته کام
تاریخ شهادتش ز دل پر میدم * گفتا که شهید شد محمد بیرام
و فقیر بحسب تعمیه یافتم

گفت گل گلشن خوبی نماند

* * * * *

از ساغر زمانه که نوشید شربتی
 کان نوش جانگزای تراز هم نیامد است
 گیتی تراز حادثه ایمن کجا کند
 کوزاز حادثات امان هم نیامد است
 دزدیست نقب زن فلک اندر سرای عمر
 آری بهره فاست از خم نیامد است
 آمدگی مجوی که کس را بزیر چرخ
 اسباب این مراد فراهم نیامد است
 در جامه کبود فلک بیدین و پس بدان
 کین چرخ جز سراجی مائیم نیامد است
 با خستگی بساز که مارا ز روزگار
 زخم آمده است حاصل و مرهم نیامد است
 خافانیا فریب جهان را مدار گوش
 کوزاز دور قاعده محکم نیامد است

خان خانان همیشه وقت قلب داشت و به سخنان اکابر مشایخ
 رضی الله عنهم معتقد و پیوسته در مجلس شریفش سخن از
 قال الله و قال الرسول بود روزی در هیئتی بدیدن درویشی گوشه
 نشین رفت و از معنی این آیت *تَعَزُّ مِنْ تَشَاءُ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ* پرسید
 چون درویش تفسیر نخوانده بود جواب نداد خان خانان خود گفت
تَعَزُّ مِنْ تَشَاءُ بِالْقَنَاعَةِ وَ تَذَلُّ مِنْ تَشَاءُ بِالسَّوَالِ وَ نَهَارُ جُمُعَةٍ وَ

جماعت از هرگز فوت نمی شد و لیکن بتفضیل مایل بود و به حافظ محمد امین خطیب میگفت که در القاب حضرت امیر کلمه چند بیشتر از دیگر اصحاب بافضای و میان حاتم سنبلی نیز در همان تاریخ از عالم در گذشت و رخنه در دین افتاد که موت العلماء ثلثة فی الدین * و عند ملک مقتدر * تاریخ یامتد

و در دوازدهم رجب المرجب این سال باز بهادر پسر سزاول خان حاکم مالوه با ویلان و حشم بسیار در هفت گروهی سارنگ پور باستقبال ادهم خان و پیر محمد خان و دیگر امرای نامدار آمده مبارزه نمود و شکست یافت و حشم و خدم و حرم او بتمام به خدمت افتاد روزیکه این فتح واقع شد این هر دو سردار در منزل بودند و امیران را گرفته می آوردند خیل خیل بقتل رسانیده از خون های ایشان سیل میل روان شد و پیر محمد خان خندان بطنز می گفت که این مقتول چه بلا گردن قوی داشت و از وی چه قدر خون شترک زد و بنیدان الرب که عبارت از انسان باشد بچشم خود دران روز دیده شد که در نظرش حکم ترب و خیار و گندنا داشت و چون فقیر بی غرضانه دران لشکر رفته بودم ان هول قیامت نشان را دیده به مهر علی خان بیگ ساندوز اشدای خود گفتم که چون باغیان سزای خود یافتند زن و بچه ایشان را خود بحسب شرع شریف قتل و اسرنیامده است او از غم دین و دیانتی که داشت رفته بهمین عنوان به پیر محمد خان گفت در جواب میگوید که یک شب خود این بندیان باشند چه می شود و همان شب غارت گران قزاق اسیران اهل اسلام را از زنان مشایخ و سادات و عااما و ادیان در صندوقها و خرجیها پنهان کرده بجانب

آجین و دیگر اطراف بردند و سادات و مشایخ انجا مصحف بردست گرفته پیدشواز بر آمدند پیر محمد خان همه را بکشت و آتش زد جلد مصحف کنده و چرم نقاره ساخته می شود معلوم ازین کودشمن پیغمبر است

سخن در ظلم و شقاوت و قهارت پیر محمد خان بود که معاینه کرده شد و راست آمد آنکه سلف گفته اند که من طلب العلم بالكلام تزندق - و علماء الكلام زنادقة طی ای مذهب كانوا - نعوذ بالله من علم لا ینفع و دعاء لا یسمع و قلب لا یشع و بطن لا یشبع - و انهم خان تمام حقیقت فتح را مع بعضی فیلان مصحوب صادق محمد خان بدرگاه فرستاد و اکثر فیلان و حرمها و پاتران و لولیان باز بهادر و سایر اشیای نفیس را خود نگاه داشت باین تقریب شاهنشاهی بتاریخ بیست و یکم شعبان سنه ثمان و ستین و تسعمایه (۹۹۸) از آگره ایلغار نموده بسازنگ پور رسیدند و غنایم گرفته مهمات آن ملک را تظیم داده در بیست و نهم ماه رمضان المبارک بیای تخت آمدند

و درین سال خان زمان با شیر خان ولد عدلی که بعد از پدر در چهار قایم مقام شده و با جمیعت گران و لشکر بسیار بچونپور آمده بود باتفاق ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر جنگ کرده شکست داد و فتح عظیم نمود و این فتح دوم بود در جون پور و در هفدهم ذیحجه این سال در آگره نزول اجلال واقع شد و در آخر این سال بتقریب مظنه سرکشی خان زمان شاهنشاهی از راه کاپی گذشته و سهمانی عبد الله خان اوزبک حاکم انجا

بدو وجه قبول افتاده بکرة تشریف بردند و خانزمان و بهادر خان از
 چون پور ایلغار نموده و برسم هواخواهان آمده و ملازمت کرده و
 فیلان و تحف نفیس پیشکش ساخته و باسپ و خلعت سرفرازی
 یافته بجانب جاگیرها مرخص شدند و * الصلح خیر * تاریخ آن
 قضیه بزیادتی یک عدد شد

منهیی اقبال درین کهنه دیر * غلغله انداخت که الصلح خیر
 و در هفدهم ذی حجه این حال در آگه نزول اجلال واقع شد و هم در منه
 ثمان و ستین و تسعمایه (۹۶۸) خدمت مولوی مولانا سعید مدرس
 متبحر روزگار از مارداء النهر آمد و بتقریب ناتوان بیلی اینای زمان
 در هندوستان نتوانست بود

همای گو مگن مایه شرف هرگز
 در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد

و خدام قاضی ابو المعالی داماد خدمت عزیزان بخارا نیز که در
 فقاہت بانسی و ثانی فخر الایمه و در درویشی صاحب تلقین و
 ارشاد بود و بعد از ادای صلوٰة خمسہ بذکر جهر آرة التزام داشت
 تشریف آورد و جامع این منتخب چند سبق از اول شرح وقایع
 تیمنا و تبرگا در ملازمت آن بزرگوار خواند و نقیب خان نیز بجهة
 تدمر سبق پیش ایشان ساخت الحق عجب عزیز می متبرک بود
 رحمة الله علیه

بتاریخ هشتم جمادی الاول سنه تسع و ستین تسعمایه (۹۶۹)
 بعزم زیادت مرقد متبرکه قطب المشایخ و الاولیا خواجه
 معین الدین چشتی قدس الله سره العزیز متوجه شدند و انعامات

و خیرات بعاکفان آنجا دادند و در قصبه سانپهر که نمکزاریهست
 مشهور راجه پهاره مل حاکم انبیر با ولدش رای بهگوان داس به
 ملازمت رسید و صدیقه و صدیقه خود را در سلك از لراج محترمه منظوم
 ساخت و میرزا شرف الدین حسین را که در نواحی اجمیر جایگیر
 داشت بر سر قلعه میرته به بیست گروهی اجمیر که در تصرف
 جیمیل راجپوت بود نامزد گردانیده با ایلغار بیای تخت رسیدند
 میرزا شرف الدین حسین اهل قلعه را امان داده شرط کرد که از
 اموال و اشیای خود هیچ با خود نبرند و جیمیل از آنجا بدر آمد و
 دیو داس نامی از سپاهیان جیمیل وقت بر آمدن با جمعی عظیم
 آتش در اموال و اسباب قلعه بر خلاف عهد زده و جنگی عظیم
 کرده و بسیاری را از سپاهیان بدرجه شهادت رسانیده خود نیز
 بآتش ابدی رفت و دریست کس از راجپوتان نامی او بجهنم
 رفتند و قلعه باتفاق شاه بداعثمان و پسرش عبدالمطلب خان و
 دیگر امرا مفتوح گشت

همدربن ایام پیر محمد خان که بعد از آمدن ادهم خان
 بدرگاه تصرف مطلق در مالوه داشت لشکری عظیم جمع کرده
 بر سر برهان پور برد و بیجاگزه را که قلعه مستحکم است قهرا
 و عنوة بکشاکش و قتل عام نموده روی بولایت خاندیس نهاد و
 توره چندگوزیرا کار فرموده بتقصیری از خود راضی نشد و مکان شهر
 برهان پور و امیر را مقتول و امیر گردانید و از آب نریده گذشته
 و عریده به فلک رسانیده اکثر قصبات و قریات آن ولایت را صفا
 صفا و دکا دکا ساخت و پاک و صاف روفت

اولا بردند هر يك از سرای و خان مان
 هرچه بود از نقد و جنس اندر نهان و آشکار
 تاج بر بودند از منبر چو دستار از خطیب
 طاق بر کردند از مسجد چو تندیل از منار

و زمانیکه مردمش همه باولجه رفته دور ترک شده بودند باز
 بهادر که با بعضی از حکام آن دیار گریخته میگشت باتفاق دیگر
 زمینداران هجوم بر سر پیر محمد خان آورد او تاب نیاورده خود
 را بجانب مندر کشید و در اثنای مراجعت با سایر اسرا اسب
 در آب نریخته انداخت از قضا قطار شتری که میگذشت بر او پیش
 خورد و از راه آب با تش رفت و آه یتیمان و ضعیفان و امیران
 کار خود کرد

بقرس از تیر باران ضعیفان در کمین شب
 که هرگز ضعف نالان ترقوی تر زخم پیکانش
 چو بیزن درچه انگندی مخسب افراسیاب آما
 که دستم در کمین است و نهنگی زیر خفتانش

و امرای مالوه بودن خود را دیگر دران ملک از حیز اسکان بیرون
 دیده آینه فرار بر خواندند و بدرگاه رسیدند و چند گاه محبوس گشته
 آخر خلاص یافته و باز بهادر مالوه را بار دیگر متصرف شد و عبد
 الله خان اوزبک باتفاق معین الدین احمد خان فرنخودی و دیگران
 آن ولایت را در قبضه اقتدار آورد و باز بهادر چندگاه در چیتور و ادیپور
 پناه برانا ادی سنگه برده میگشت و چندگاه در گجرات ماند تا
 بدرگاه آمده داخل دولت خواهان شد و چند گاه محبوس مانده

خلاص شد اما از چنگ اجل خلاص نیافت

درین باغ رنگین درختی نرمت * که ماند از جفای تبرزن نرمت
و عبد الله خان اوزبک در هاندیه مانده اسرای کومکي بجاگیر
ها رفتند و معین الدین خان بدرگاه آمد

و درین سال خواجه محمد صالح هروی نبیره خواجه عبد الله
سروازید وزیر مشهور بعهده صدارت منصوب گردید اما امتیاز
چندانی در انعام و دادن اوقاف و زمین مدد معاش نداشتند و حکم
حکم دیوانیان بود

و درین سال سید بیگ ابن معصوم بیگ از جانب شاه ظهیر
مصحوب مکتوبی بوکالت آمده مراسم تعزیت پادشاه غفران پناه
بجای آورد و آن خط به جنس نقل نموده میشود انشاء الله تعالی
و اعزاز و احترام یافت و مبلغ هفت لک تنگه انعام و اسب و خلعت
و رای آنچه اسرا مهمانی و انعامیت کردند باربخشیدند و با تحف
و هدایای بی شمار از هندوستان مراجعت نمود

و بتاريخ دوشنبه دوازدهم ماه رمضان سنه تسع و ستین
و تسعمایة (۹۶۹) اتکه خن الملقب باعظم خان را که از پنجاب
آمده و کابل مطلق العنان در مملکت شده بود انهم خان بغرور
تقریب تقریب حسد و کالت که از ماهم اتکه کشیده باور داده بودند
باغواهی منعم خان و شهاب الدین احمد خان و چندی دیگر از
حامدان بر سر دیوان پاره پاره کرد و شمشیر بر دست نازان و خرامان
رفته بر در حریم حرم ایستاد و چون شاهنشاهی نیز شمشیر گرفته
بر آمده پرمیده اند که چرا این چنین کردی گفت که تا دولتخواهی

بسیار رسیده و او را دهمت و پا بسته از بالای بام دولتخانه انداختند
 چون رمقی داشت باز مثنی می فرمودند که بپندازند اتفاقاً ادهم خان
 پیش از اعظم خان بیک روز زیر خاک پنهان شد و آن فتنه فرو
 مرد * و دو خون شد * یک تاریخ و دیگری بطریق تعمیه
 رفت از ظلم سر اعظم خان

یافتند و ثانی راست بر است است و اول یکی زیاده و دیگری گفته
 خان اعظم سپاه اعظم خان * که چو او کس درین زمانه ندید
 بشهادت رسیده ماه صیام * شربت موت روزه دار چشید
 کس سال دگر شهید شدی * که شدی سال فوت خان شهید
 و آتش روز چهارم ادهم خان را داده ماهم اتکه نیز از غصه ملحق به پسر شد
 و درین سال والد مرحومی مغفوری شیخ ملوکشاه رحمه الله بتاریخ بیست
 و هفتم رجب المرجب در آگه بزحمت اسهال کبدی رخت هفتی
 از عالم فانی بملک جاودانی بخت و نعش او در بساور برده مدفون
 ساختم و تاریخ یافتم

سر دفتر افاضل دوران ملوک شاه
 آن بحر علم و معدن احسان و کان فضل
 چون بود در زمانه جهانی ز فضل ازان
 تاریخ سال فوت وی آمد جهان فضل

و از اتفاقات آنکه پیر دستگیر ایشان نیز که خدمت شیخ پنجو سنبلی
 باشند و رابطه عظیم داشتند و نبذی از کمالات ایشان در ذیل تذکره
 مذکور میشود انشاء الله تعالی درین سال به محبوب حقیقی وصال
 یافتند و این تاریخ یافته شد

کمال الحق و الدین شیخ پنجو • که آمد جدت فردوس جایش
 ز روی تعمیه تاریخ فوتش • شود حاصل ز نام دل کشایش
 و دیگر یافته که • درویش دانشمند • رحمة الله علیه و درین سال منعم
 خان خانان و محمد قاسم خان میر بحر بتقریب اینکه در اغوای
 و انساد ادهم خان شریک بودند و بعضی تقریبات دیگر نیز در گذر
 پویه بسیر کشتی رفته و نماز شامی در آنجا باتفاق بعضی زمینداران
 مفلوک با دوسه حواری بقصد رد پرو بجواره در دامن کوه و از آنجا
 باندازه کابل که غنی^(۲) خان پسر منعم خان حاکم آنجا بود برآمده
 راه فرار پیش گرفتند و در پرگنه هروت از میان دواب که جایگیر
 میر محمد منشی بود رسیدند قاسم علی خان اصم جلاب
 میستانی خرسیرتی شقداران پرگنه در جنگلی از طریق وضع
 ایشان علامات گریختن فهمیده و با جمعی از او باش و اعوان رفته
 هر دو را بر بسته بکسان مید محمود بارهه که در آن جوار بودند
 خبر کرد و مید محمد جمعی از فرزندان و خویشان خود همراه
 ایشان تعیین نموده با اعزاز و اکرام تمام جانب آگره فرستاد و شاهنشاه
 جمعی از اهل دخل را حکم فرمودند که تا پیشواز رفته آورند و
 باز منصب و کالت حسب المدعا بهتر از اول بر خانخانان قرار
 یافت و باتفاق شهاب خان و خواجه جهان مهمات را صورت میداد
 و درین حال میر محمد خان اتکه المخاطب بخان کلان بکومک
 کمالی خان کهکری با جمعیت بسیار در ولایت کهکریان رفته و بعد از

جنگ سلطان آدم عمومی کمالخان را که هدی ذکر یافت امیر ساخته
 و پسرش لشکری نامی بکشمیر گریخته باجل و باز گرفتار گشته
 هم پسر و هم پدر باجل طبیعی در گذشتند و تمام از ولایت را بکمال
 خان سپردند در آگره بملازمت شتافت و روزیکه شاهنشاهی بزمی
 عالی فرمودند خان کلان قصیده که در زعم خود غمرا گفته بود
 بحضور امرا و اعیان افاضل و اکابر شعرا خواست که بگذراند چون این
 مضرع مطلع را خواند که

بحمد الله که دیگر آمدم فتح که کرده

ناگاه عبد الملک خان خویش او در زمانیکه شاهنشاهی توجه تمام
 باستماع آن قصیده داشتند بلکه باعث انعقاد مجلس همان بود و
 خان کلان از شاهنشاهی چشم جابزه عظیم داشته پیش آمد فریاد
 زده گفت که خانم دیگر آمدم بخوانید چرا که ناصرادان دیگر هم
 در خدمت شما بودند اهل مجلس همه از خنده قهقهه بقفا افتادند
 و خان کلان دستار بر زمین زده گفت بادشاهم داد از دست این سردک
 نا قابل که همه مشقت مرا ضایع ساخت و یکی از مضحکه این
 است که عبد الملک خان سجع نگین خود را چنین یافته که

عبد را چون با ملک افزون کنی

پس الف لامی درو اندرون کنی

و ملا شیرینی شاعر هندی مشهور قصیده مدح و قدح دارد بنام او
 و این بیت ازان جمله است

اگر کوار بیداید مقابل تو گریز * که صاحبی و مقابل نمی شوی بکوار
 و درین سال مولانا علاء الدین لاری صاحب حواشی بر شرح عقاید

نصفی از پیش خان زمان باگرا آمده اشتغال بدرس علوم نمود
 و مدرسه از خص ساخت و مدرسه خص تاریخ آن یافتند و بحسب
 وقت و ازان سفر آخرت رخت بست رحمة الله علیه
 و درین حال احوال کابل اختلالی پیدا کرد و چند حاکم و فرصت
 اندک نشانه تیرنصب و عزل گشته در کشاکش وضع و رفع افتادند
 و خان خاندان منعم خان بجای حیدر محمد خان آخته بیگی که در
 وقت آمدن بهند از جانب خویش در کابل بحکومت منصوب
 گردانیده بود بجهت بد سلوکی ذاتی او پسر خود غنی خان را ازینجا
 نوشته فرستاده قائم مقام او ساخت و او نیز از ناخلفی قدم بر قدم
 حیدر محمد خان نهاده کاری چند ناشایسته کرد مثل آنکه تولک
 خان قوچکن را که از اعیان امراست بی تقریب بسته باز بدست
 او مقید شد و تازیانه

* ع *

هر آن شربت که نوشانی بنوشی

خورده و چون بصد حیل از بند او خلاص یافت نقض عهد و موکند
 نموده باز بر سر او بجمعیت بسیار رفت و تولکخان جنگ نا کرده
 از جایگیر خود راه هندوستان پیش گرفت و ماه جوجک بیگم والده
 میرزا محمد حکیم واد همایون پادشاه که دران ایام در سن ده سالگی
 بود باتفاق شاه ولی بیگ اتکه و فضایل بیگ کور برادر منعم خان
 که میرزا کاهران او را کور ساخته بود و پسرش ابو الفتح بیگ قلعه
 کابل را بر روی غنی خان بست و او بضرورت بهندوستان آمد و
 بتقریب عقوق پدر راه و روی نیانته شو تقری (؟) و آواره در جونپور
 میگشت تا از ننگ و جهود خلاص یافت و فضایل بیگ مذکور از

جانب بیگم و ابو الفتح بیگ از جانب پدر نائب ملک بودند بستم شریکی (۹) جایگیرهای خوب از برای خود گرفتند و بد از برای سرکار میرزا گذاشتند شاه ولی آنکه تاب زیارده باتفاق علی محمد اسپ که حالا در ملک ملازمان درگاه است شبی باشارت بیگم کار ابو الفتح بیگ را در حالت مستی تمام کرد و پدرش باعصاب و اشیائیکه داشت بجانب هزاره میرفت که ناگاه نوکران میرزا او را نیز تعاقب نموده به پسر رسانیدند و شاه ولی بیگ باتفاق بیگم مهمات از پیش گرفته خود را عاقل شاه خطاب داد بذابرین شاهنشاهی منعم خان را باتالیقی میرزا محمد حکیم و حکومت کابل با امرای چند فرستادند و ماه جوجک بیگم میرزا را همراه گرفته و تمام لشکر کابل همراه آورده در جلال آباد بعزم جنگ پیش آمد و منعم خان با سایر امرای کومکي که محمد قلیخان برلاس رحمن خان برادر شهاب خان ازان جمله بودند در اول حمله شکست قوی یافته و حشم بچملگی بیداداده باحالی که کس مبینداز روی بدرگاه نهاد و بعد ازین فتح بیگم شاه ولی را به تهمت غدر گرفته بعالم عدم فرستاد

کدک سوری خور، باز آمد قصاص از کدک خراست
 پس عقابی رفت و با باز آن عمل بنیاد کرد
 تیر صیادی پرو انداخت جانش قبض کرد
 دور گردون هم برارد روزی از صیاد کرد

و چون شاه ابو المعالی از مکه معظمه مراجعت نموده قصد درگاه کرد ناگاه در نواحی جالور باغواي میرزا شرف الدین حمین که دران

ایام از آگره گریخته و حسین قلیخان و صادق محمد خان و دیگران
 بتعاقب وی نامزد شده بودند چنانچه عنقریب مذکور شود انشاءالله
 تعالی سری بفتنه کشیده هر جا دستی انداخته میگشت و اسماعیل
 قلیخان و احمد بیگ و اسکندر بیگ خوبشان حسین قلیخان تعاقب
 او نمودند تا شاه ابوالمعالی بقلمه نازول آمد و دست اندازی
 بخزیده انجا کرده و بر جمعیت خویش تقسیم نموده و بعد از اسیر
 شدن برادرش خانزاده نامی که او را شاه لوندان نیز میگفتند در
 نواحی نازول بدست محمد صادق خان و اسماعیل قلیخان که
 بتعاقب او میرفتند بی پا شده هر خود از هندوستان گرفته متوجه
 کابل گردید و در حدود پنجاب از گوشه جنگلی برآمده اسکندر بیگ
 و احمد بیگ را که جدا از امر شده بودند باتفاق نوکران ایشان
 بقتل رسانیده عرض داشتی مشتمل بر اظهار نسبت پادشاه غفران
 پناه و خلوص اعتقاد خود نوشته بماء جوجک بیگم والده میرزا
 محمد حکیم فرستاد و در عنوان این بیت نوشته بود که
 ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم
 از بد حادثه اینجا به پناه آمده ایم
 بیگم در جواب وی نوشته که

کرم نما و فرود آ که خانه خانه تست

و جگر گوشه خود را در سلک ازدواج آورد تا مهمات از پیش خود
 گرفته باغواهی بعضی فتنه انگیزان مثل شوگون پسر قراچه خان
 و غیره بیگم بیچاره را بقتل آورد و حیدر قاسم کوه بردا که بعد از
 شاه ولی بیگ چندگاه وکیل مطلق العنان بود نیز بدرجه شهادت

رسانید برادرش محمد قاسم کوه‌بر را مقید گردانید و چون جماعه عظیم بانتقام بیگم کمر بستند او بر بستند درون قلعه کابل جنگی قوی رو داده ایشان را مدافعه نموده و محمد قاسم خلاص یافته و در بدخشان رفته میرزا سلیمان را باعث بردفع شاه ابوالمعالی شد و میرزا محمد حکیم نیز کس خود فرستاده تحریرص بر آمدن او نمود چنانچه بعد ازین بیاید و درین سال میرزا شرف الدین حسین که بچهار واسطه بحضرت

انکه زحریت حق آگه است * خواجه احرار عبید الله است

میرسد بعد از مراجعت والد ماجدش خواجه معین الدین بن خواجه خاوند بن خواجه یحیی بن حضرت خواجه احرار روح الله ارواحهم از مکه معظمه و اعتبار تمام یافتن او از ناگور بدار الخلافت آگه آمد و به بد راهی حساد که صفحه جهان از نام و نشان ایشان پاک باد بی جهتی ظاهری توهمی بخاطر راه داده راه ناگور پیش گرفت و صادق محمد خان و جمعی را همراه حسین قلیخان به تبعیت نامزد کرده بجهت استمالت او اولاً و استیصال او ثانیاً فرستادند و او قلعه خالی احمدی را به تیر خان دیوانه سپرده بذاگور شتافت و دیوانه قلعه را خالی گذاشته پی او گرفت و رفت و میرزا شرف الدین حسین در جالور بشاه ابوالمعالی که از مکه معظمه بعزم درگاه می آمد چنانکه گذشت ملاقات نموده قرار چنان دادند که شاه ابوالمعالی بر سر مردم حسین قلیخان که در حاجی پور بود رفته

و بان راه گذشته از کابل میرزا محمد حکیم را بیارند و میرزا تا آن زمان اینجا دست و پای میزده باشد و شاه ابوالمعالی از استماع خبر تعافی صادق محمد خان و دیگر امرا ازان جانب عدول نموده خود را بذارتول که میرگیسوسققدار انجا بود زد و او را بسته زری گرفت و کاری نداشت راه پنجاب و کابل پیش دید همت خود ساخت و احمد بیگ و اسکندر بیگ از لشکر صادق محمد خان و اسمعیل قلیخان جدا شده بایلغار از عقب از در آمده رسیدند و جمعی از نوکران میرزا شرف الدین همین که این هر دو سردار ملازم خود ساخته اعتماد تمام بر آنها کرده بودند

توان شناخت بیگ روز از شمایل مرد
 که تا کجاش رمیده است پایگاه علوم
 ولی ز باطنش ایمن مباش و غمّه مشو
 که خبث نفص نگردد بسالها معلوم

مفسدی زمانه قلی نام را نزد شاه ابوالمعالی بتعجیل تمام فرستاده پیغام دادند که در فلان جا توقف نمایند که بمجرد رسیدن این دو سردار ماکر هر دو را تمام میسازیم چون نزدیک رسیدند ازان طرف شاه ابوالمعالی از کمین گاه برآمد و ازیں طرف دشمنان خانگی در آمده و این هر دو امرا را زیر تیغ بیدریغ کشیدند و نوکران قدیمی ایشان از دیدن این حال چون دام و دد وحشی رمیده بهر جانبی گویزان شدند و این خبر بسمع شاهنشاهی آن زمان که در حوالی منتهراه بسیر و شکار مشغول بودند رسید و بعزم استیصال این فتنه بجانب دهلی نهضت واقع شد و آنجا داعیه نسبت مصاهرت باعدیان

دهلی پیدا آمده قوایل و خواجه سرایان از بهر ^(۳) الخاب بذات
 البکر و تحقیق احوال ایشان در محلات نامزد گشتند و هولی عظیم
 در شهر افتاد و باعث بر تحریک این سلسله اغوای شیخ بده و لهره
 سخادیم آگره بود مجمل آنکه یک کیلن بیوه شیخ بده فاطمه نام اسمی
 بی مسماة از هوا و هوس و فضولی عیش که شوخ چشمی بار
 می آرد بجهت قرب جوار و رمیله مشاطگان به باقی خان برادر بزرگ
 ادهم خان متعه کرد و آن سفاخ آخر منجر بنگاح شد و کیلن دیگر
 شوهر دار را نیز که نام شوهرش عبد الواسع بود در مجالس مور
 و سرور همراه خود بردن گرفت و همان حکایت گریه عابد که در اول
 انوار مهیلی است راحت آمد و این زن شوهر دار چون بغایت
 جمیله و در تمامی قبیله شکیله بی عدیله بود روزی نظر شاهنشاهی
 بر او افتاد پیغام نسبت بشیخ فرستادند و شوهر آن جمیله را امیدوار بها
 دادند بنا بر آنکه توره پادشاهان مغول اینست که برزنی که
 بخواهش نظر اندازند بر شوهر لازم است که آن را طلاق دهد
 چنانچه واقعه سلطان ابو سعید و میر چوپان و پسرش دمشق
 خواجه مشهور است عبد الواسع ارض الله واسعه خوانده

خدای جهان را جهان تنگ نیست

سه طلاق در گوشه دامن حليلة خود بست و در شهر بیدز از ملک
 دکن رفته غایب گشت و آن عقیقه داخل حرم محترم شد و
 فاطمه باغوای خسر خویش باعث بود که مصاهرت شاهنشاهی باکابر

دیگر آگره و دهلی نیز واقع شود تا نسبت مساوات در میان ایشان
 پدید آمده ترجیح بلا مرجح لازم نیاید درین اثنا هنگامی که
 شاهنشاهی سیر کذان نزدیک بمدرسه بیگم رسیدند کودک فولادنامی
 که میرزا شرف الدین حسین در وقت فرار خویش و رفتن بمکه
 معظمه ادرآ گماشته بود از بالای ایوانهای مدرسه تیری در کمان نهاده
 انداخت و پوست مال گذشته بخیر انجامید و این معنی را از
 تنبیهات غیبی و کرامات پیران حضرت دهلی دانسته ازان داعیه
 باز آمدند و آن مدبر را هر چند بعضی اسرا خواستند که تا زمان
 تحقیق حال مهلت فرمایند که درین اغوا چه کسان شریک باشند
 راضی نشده فرمودند تا بجزای خودش زود تر رسانند و سواره در
 قلعه دین پناه در آمدند و اطبا بمعالجه مشغول شدند و آن جراحت
 در اندک فرصت التیام پذیرفت و در سنگهاسن سوار شده راه آگره
 طی فرمودند

و بتاريخ پانزدهم جمادی الثانی سنه سبعین و تسع مایه
 (۹۷۰) در مقر سلطنت نزول واقع شد و درین سال واقعه شاه
 ابوالمعالی در کابل روی نمود و انچنان بود که چون بعد از قضیه بیگم
 والده میرزا محمد حکیم محمد قاسم کوه برنزه میرزا سلیمان در
 بدخشان رفت میرزا با حرم خود که بولی نعمت مشهور است جمعیت
 گران بر سر شاه ابوالمعالی آورد و نیز میرزا محمد حکیم را همراه
 گرفته در کناره آب غور بند آتش قتال را اشتعال داد و برانغار
 کابلیان از جرانغار بدخشیان بیجای شد و شاه ابوالمعالی میرزا محمد
 حکیم را در مقابله سلیمان میرزا گذاشته خود بمدد جماعه شکست یافته

رسید و تا رفتن او میرزا محمد حکیم خود باتفاق نوکران از آب گذشته نزد میرزا سلیمان رفته بود و شاه ابوالمعالی را دیگر تاب مقاومت نمانده و راه فرار پیش گرفته و نزدیک بدیه جاریکاران گرفتار شده بدست مردم سلیمان میرزا که بتعاقب او رفته بودند افتاد تا در کابل نزد سلیمان میرزا آوردند سلیمان میرزا او را همچنان امیر و مقید و مغلول نزد محمد حکیم میرزا فرستاد و محمد حکیم او را از حلق کشیدن فرمود و این واقعه در هفدهم شب ماه مبارک رمضان سنه هجری و تسعمایه (۹۷۰) بود و میرزا سلیمان بعد ازین فتح صبیح خود را از بدخشان طلبیده به میرزا محمد حکیم داد و امید علی نام نوکری معتمد را بوکالت مهمات میرزا تعیین کرده به بدخشان رفت و درین سال قلعه چنهار را جمال خان غلام عدلی بفتو نام غلام دیگر که بمسند عالی اشتهار یافته داده بود بعد از رسیدن عرضه داشت او بدرگاه شیخ محمد غوث که متو ارادت تمام به شیخ داشت و آصفخان که خواجه عبدالمجید هروی باشد رفته بصلح گرفتند و آن را بحسن خان ترکمان سپرده فتورا بملازمت آوردند تا اعتبار تمام یافت

و مقارن این حال واقعه شیخ محمد غوث که شاهنشاهی را در زمان ابتدای جلوس از گجرات بانگیختن وسایل و مرغبات در دام ارادت آورده بود و بعد از اطلاع بر حقیقت احوال زود رسیدن روی نمود و ملا اسمعیل عطائی معمائی که یکی از معتقدان و سریدان شیخ بود علیه ما علیه • بنده خدا شد • تاریخ وفات یافت و زمانی که جامع این منتخب در آگره بتحصیل علم رسمی